

گفتمان ایجاد پایگاه های نظامی ایالات متحده امریکا در افغانستان

نیاز جیو پولیتیکی امریکا در ناسازگاری با خواست های دراز مدت سرزمین کوهپایه های هندوکش

از چندی بدینسو مسئله ایجاد پایگاه نظامی دایمی ایالات متحده امریکا در سرزمین کوه پایه های هندوکش در حلقه های نظامی و دیپلماتیک امریکا و ناتو، پیمان دفاعی اتلانتیک شمالی، پر آوازه تر از گذشته ها مورد گفتگو قرار گرفته است. طرح این مسئله، اگر از یک طرف بیانگر اهمیت روز افزون راهبردی افغانستان است، از جانب دیگر دارای پیچیدگی های ویژه سیاسی و نظامی نیز می باشد. ایجاد همچو پایگاه ها، که "حاکمیت ملی" افغانستان را خدشه دار میسازد، در "بازی بزرگ تاریخی" منجر به کشاندن بازیگران بیشتر میگردد؛ قدرت هایی که تلاش دارند تا در "تبانای و رقابت" با امریکا جایگاه تاریخی شان را در منظومه قدرت جهانی امروز سر از نو تشخیص و تعیین نمایند. در اینجا می توان به ویژه از جمهوری تو ده یی چین، روسیه فدرالی و هندوستان نام گرفت، کشور هایی که در کشمکش های سیاسی و برتری طلبی های منطقه یی به نوبه خویش با دو کشور همسایه افغانستان، جمهوری اسلامی ایران و پاکستان دست به گریبان اند.

به غرض روشن نمودن زاویه های تاریک این مسئله باقی سمندر، خبرنگار تارنمای "گفتمان" با داکتر رسول رحیم، پژوهشگر روابط بین المللی افغانستان به گفتگو نشسته است که اینک جزئیات آنرا تقدیم میداریم:

حامد کرزی، رئیس جمهور افغانستان در یکی از آخرین نشست های خبری خویش به این موضوع اشاره نموده است که مقامات ایالات متحده امریکا خواهان ایجاد پایگاه نظامی در افغانستان بوده و حکومت وی با آنها درین رابطه مذاکره دارد. به نظر شما انگیزه کرزی در افشای این رمز؟ در این مقطع زمانی چیست؟

مسئله ایجاد پایگاه و آنهم پایگاه نظامی دایمی ایالات متحده امریکا موضوع تازه ای نیست. شش سال پیش از امروز یعنی در سال 2005 هنگامی که سناتور جان مک کین شخصیت بسیار قدرتمند در کمیته امور دفاعی مجلس سنای ایالات متحده امریکا همراه با خانم هیلاری کلینتون به افغانستان سفر کردند، این موضوع با مقامات افغانستان مطرح شد و در مطبوعات آمریکایی بازتاب یافت. گفتمان نیز در همان موقع طی یک مقاله مفصل این

موضوع را مورد ارزیابی قرار داد. با انتشار قضیه تقاضای پایگاه دایمی از جانب سناتور مک کین در سطح جهانی و در درون ایالات متحده امریکا همه‌مه و سروصدای غیرمنتظره‌ای به وجود آمد که سخنگوی مک کین برای جلوگیری از تحریکات بیشتر اظهار داشت: هدف از اظهارات سناتور نامبرده **تعهدات نظامی دراز مدت** بوده است. در آن وقت اصلاً رسانه‌های درون مرزی افغانستان به همچو مسائل تماس نگرفتند. دلیل آن در پهلوی نشاط کاذب ناشی از دو انتخابات که بالنسبه بصورت آرام برگزار شده بودند، عدم علاقه‌مندی رسانه‌های بین‌المللی‌ای بود که برای افغانستان به زبانهای مروج در این کشور نشرات می‌کنند. رسانه‌ها و مطبوعات داخلی افغانستان کمتر در موضوعات مهم افغانستان بصورت مستقل تحقیق می‌کنند. این موضوع هنگامی بر سر زبانها افتاد که رسانه‌های بین‌المللی‌ای که برای افغانستان نشرات دارند، خبر دادند که سناتور لیندسی گراهام از ایالت کارولینای جنوبی به روز یکشنبه دوم ماه جنوری به شبکه خبری «ان بی سی» گفته است: داشتن چند پایگاه هوایی در افغانستان به نفع منطقه خواهد بود و به نیروهای امنیتی افغانستان در مقابله با طالبان کمک خواهد کرد. بناءً این راز دیگر از پرده بیرون افتاده بود و ایجاب پاسخ مقامات افغانستان را می‌کرد.

کرزی گفته است که در صورت لزوم این مسئله را به شورای ملی کشور و حتی "لویه جرگه" خواهد برد. آیا این نظر بیانگر مخالفت رئیس جمهور با خواست امریکا بوده و یا کرزی در پشت پرده به معامله‌گری پرداخته و خواهان امتیازات بیشتر می‌باشد؟

فکر می‌کنم که سوای سایر مسائل یک نوع عجله و ابرام در گفتار آقای کرزی وجود دارد. پس از کنفرانس امنیتی مونشن آقای کرزی در پاسخ به سؤال ایجاد پایگاه دایمی ایالات متحده امریکا گفته بود: «این که آیا در این قرارداد پایگاه‌های نظامی امریکا در افغانستان مطرح است یا نه، بلی، از گفته‌های مقام‌های امریکایی و سناتوران امریکایی که در مطبوعات و با ما گفته‌اند، آن‌ها این آرزو را دارند و نکته‌ی است که ما با آن‌ها در صحبت هستیم».

از مدتها پیش تحلیلگران اوضاع افغانستان بر این نظر بودند که پس از کنفرانس کابل و در آستانه آغاز بیرون رفتن سربازان امریکایی از افغانستان باید قرار دادی روی موضوع «ستیتس آف فورسس اگریمنت» یا **توافقتنامه وضعیت نیروها** مطرح گردد. در پنج شش ماه اخیر دست کم دو سه بار این موضوع از طریق مقالات و ترجمه‌ها در گفتمان خاطر نشان شده است. آنچه برای من سؤال برانگیز است این می‌باشد که چرا آقای کرزی به جای «ستیتس آف فورسس اگریمنت» یا وضعیت توافق نیروهای نظامی که ظاهراً می‌توانست واژه کم‌تر تحریک‌آمیز باشد، نه تنها از مذاکره روی ایجاد پایگاه‌های

نظامی آمریکایی، بلکه به طور ضمنی از مذاکره روی پایگاه دائمی نیز سخن به میان آورده است.

از قراین معلوم می‌شود که این مذاکرات باید خوب پیشرفت کرده باشند و حتی شاید میموراندوم یا یادداشت رسمی در این زمینه نیز در حال تدوین باشد و یا تدوین شده باشد. اما ارجاع این موضوع به شورای ملی افغانستان و لویه جرگه یک امر پروسیجری یا طرزالعملی است که در همچو موارد بی سابقه نیست. چنانکه در عراق نیز میموراندوم یا یادداشت رسمی «ستیتس آف فورسس اگریمنت» نخست در کابینه تصویب شد. شورای ریاست جمهوری به صورت علیحده با آن توافق کرد. به شورای ملی برده شد که داستان آن جنجال برانگیز است و بلاخره به رفراندوم گذاشته شد که نتایج آن مثبت نبوده است. با آنهم کشوری که در کشور میزبان نیروهای نظامی پیاده کرده است، دست درازی دارد که چگونه با جاگزین ساختن جملات ذوالمعین در متن توافقات و قرار دادهای جداگانه امکانات اقامت نیروها و پایگاه های نظامی اش را تمدید کند. بنابر این من از احتمال بعید نمی دانم که در قرار دادی که پیرامون وضعیت نیروها به عمل خواهد هیچگاه به صراحت از پایگاه دائمی سخن به میان نیاید.

منظور شما از ستیس آف فورسس اگریمنت یا موافقتنامه وضعیت نیروها که چند بار بدان اشارت کردید چیست؟

این موضوع البته ایجاب توضیحات مفصلی را می کند، اما به صورت فشرده ء آن ستیتس آف فورسس اگریمنت یا موافقت نامه وضعیت نیروها در حقیقت عبارت از یک قرارداد است که بین کشور خارجی ای که در یک کشور دیگر سرباز دارد و کشور میزبان امضا می شود. این قرار داد مانند سایر ترتیبات نظامی به مثابه بخشی از یک ترتیبات امنیتی جامع به وجود می آید. موافقت نامه وضعیت نیروها خود ترتیبات امنیتی نیست ، بلکه حقوق و امتیازات پرسونل خارجی ای را که در کشور میزبان حضور دارند، در خدمت ترتیبات امنیتی بزرگتر معین می گرداند.

هدف موافقتنامه وضعیت نیروها آنست تا شرایطی را مشخص گرداند که نیروهای نظامی خارجی به انجام دادن آن مجاز می باشند. اساساً این موافقتنامه مسائل خاص نظامی مانند موقعیت پایگاه ها و یا دسترسی به تسهیلاتی را در برمی گیرد که طی موافقت نامه های جداگانه تصویب می شوند. یکی از موضوعات بسیار مهم دیگر در موافقت نامه وضعیت نیروها، موارد حقوقی ای است که مربوط به افراد و ملکیت های نظامی می شود. این موارد می توانند شامل شرایط داخل شدن و خارج شدن از کشور میزبان ، موضوعات پستی ، استخدام پرسونل کشور میزبان و مسائل قضایی و جنایی ای باشد که با پرسونل خارجی ارتباط می گیرند.

قاعدتاً در چنین موافقتنامه ای کشوری که سرباز دارد خود را متعهد به دفاع از دموکراسی، حقوق بشر، تساوی مرد و زن، حقوق آزادیهای اساسی نیز اعلام می کند.

اگر آقای کرزی تا اندازه بی به زبان دیپلماتیک آشنایی داشته و بعضاً گویا در «لُفافه» سخن می گوید، ولی از اظهارات ستر جنرال عبدالرحیم وردک، وزیر دفاع افغانستان چنین بر می آید که وی درین مورد مشکل نداشته و به « نکات مثبت » ناشی از پایگاه های نظامی بطور نمونه از کشورهای عربی در حوزه خلیج، تایوان و کوریای جنوبی نام می گیرد، آیا در این جا تفاوت های سلیقه بی موضوع بحث بوده و یا تقسیم وظایف؟

شیفتگی برخی از مسوولان دولتی افغانستان در شمشیر زدن در رکاب خارجیان حد و مرزی نمی شناسد. چنین روحیه ای تازگی هم ندارد. از همان آغاز که پای ائتلاف بین المللی و آیساف به افغانستان کشانده شد، هیچگونه مقابلهء معتبری که بتواند نمایندهء حاکمیت ملی افغانستان باشد با نیروهای خارجی به وجود نیامد. تلفات بی جهت مردم ملکی و زندانهای متعددی که بدور از هر گونه کنترل حقوق بشری بود، ثمرات اولیه این بی مبالاتی به شمار می روند.

ستر جنرال رحیم وردک وزیر دفاع افغانستان در این راستا از همه پیشگام تر است و در گذشته ها نیز حرفهای بی پرده ای گفته است. او در سال 2005 از واگذاری «پری پوزیشن بیزس» یا پایگاههایی در افغانستان سخن به میان آورد که نیروهای عملیات سریع خارجی در هر جا که بخواهند علیه تروریسم از آن استفاده کنند. جنرال وردک در ارائه مثالها و ارقام واقعاً یکتا است. تازه وی هزینه تشکیل پولیس افغانستان را 6 میلیارد دالر برآورده کرده است که این قلم به تنهایی یک چهارم تولیدات ناخالص داخلی افغانستان می شود. هنگامی که انسان چنین پیشنهادهایی را می شنود، فکر می کند که آقای وردک تنها طرفدار پایگاه دایمی نه بلکه جانبدار پایگاه ابدی خارجیان در افغانستان می باشد، زیرا تا آینده های قابل پیش بینی با هر آهنگ رشد اقتصادی سریع که پیش بینی کنیم، افغانستان به تنهایی قادر به پرداختن تنها هزینهء پولیس اش نخواهد بود.

جنرال وردک می گوید: «پایگاه های امریکا در پاکستان وجود دارد، در کشورهای خلیج فارس در عربستان سعودی در مصر و در بسیاری کشورهای دیگر وجود داشته و در کشورهای مانند کوریای جنوبی، تایوان و آلمان نقش بسیار مفید داشته و نه تنها زمینه را برای تامین امنیت بلکه برای رشد اقتصادی و اجتماعی این کشورها هم فراهم کرده است. اما این ها همه مربوط به این می شود که چگونه به توافق خواهیم رسید».

جنرال وردک با این مثالهایش جز پنهان کردن حقایق و مغالطه در ظرفیتهای کشورهایایی که در آنجا پایگاه های امریکا وجود دارند کار بهتری انجام داده نمی تواند. در این شکی نیست که پاکستان از بیش از پنجاه سال پیش در پیمانهای نظامی امریکا شامل بوده است.

پاکستان نه در رفاه اقتصادی به سر می برد و نه در ثبات سیاسی. هرگاه کمکهای اقتصادی سخاوتمندانه غرب نمی بود، دوسال پیش دولت آن کشور از نگاه مالی افلاس می کرد. در همین تازگی کشته شدن دو پاکستانی توسط یک امریکایی که کارمند قونسلگری امریکا در لاهور خوانده شده است، راویط و اشنگتن و اسلام آباد را در بدترین شکل ممکن آورده است. قتل افسران ارتش و اعضای آی اس آی توسط طالبان پاکستانی، کرسی نشینان اسلام آباد را بر دستگاه استخبارات متحد نظامی اش نیز مشتبه ساخته است. قدرت ملی کوریای جنوبی، تایوان و آلمان را نادیده گرفتن و اهمیت ستراتژیک این کشورها را به مثابه جبهه مقدم و کانونهای برگزیده آغاز جنگ سرد نشناختن و آنها را برای افغانستان مثال زدن واقعاً به جز از رکلام سازی به سود ایجاد پایگاه در هر صورت، معنای دیگری نمی تواند داشته باشد.

موضع آقای کرزی در رابطه با ایجاد پایگاه دائمی امریکا در افغانستان البته تا هنوز صریحاً بیان نشده است، در عین زمان تا هنوز هیچ مدرکی در دست نیست که آقای کرزی این دیدگاه های وزیر دفاعش را که در عین زمان فرد اول نظامی دولت است رد کرده باشد.

حال می پردازیم به بخش از اظهارات مقام های بلند رتبه امریکایی که در نظر اول هم اهنگ به نظر نمیرسد. لیندسی گراهام، سناتور آمریکایی احداث پایگاه را در مبارزه با طالبان هم برای افغانستان و هم برای امریکا مفید می خواند. اما فرانک روژیرو، نماینده ویژه موقتی امریکا برای افغانستان و پاکستان تعهد دراز مدت امریکا را در افغانستان تائید نموده ولی می گوید که کشور وی «تصمیم به ایجاد پایگاه دائمی در افغانستان را ندارد».

آیا میتوان چنین استنتاج کرد که امریکا در قبال این موضوع هنوز هم تصمیم قطعی نگرفته و راهبردش هنوز هم گنگ است؟

شش سال پیش هنگامی که سکرتر سناتور جان مک کین اصطلاح ایجاد پایگاه دائمی در افغانستان را تعدیل کرده و آن را تعهدات دراز مدت امریکا در افغانستان خواند، من از نگاه عملی به کار برد این دو واژه را مترادف همدیگر یافتم. هنگامی که یک کشور چند صد هزار دالر در کشور دیگر هزینه کند، شاید بتوان گفت اهداف غیر سیاسی داشته است. چند ملیون دالر هزینه کردن در کشور دیگری خود معنای پیاده کردن یک سیاست معین را می دهد. بارک اوباما رئیس جمهور ایالات متحده امریکا هدف لشکر کشی در افغانستان را تار و مار کردن شبکه تروریستی القاعده خوانده است. ارقام رسمی امریکایی شمار آن افراد القاعده را که در افغانستان می جنگند صد نفر تخمین کرده است. به اساس برخی

تخمینها ایالات امریکا تا اکنون 378 میلیارد دالر در جنگ افغانستان مصرف کرده است .
مصارف ماهانه نظامیان امریکایی در هر ماه 7 میلیارد دالر خوانده شده است .
دگروال وین شنکس سخنگوی نیروهای آیساف مربوط به ایالات متحده امریکا می گوید که
در حال حاضر 400 پایگاه نظامی ایالات متحده امریکا و نیروهای ائتلاف در افغانستان
وجود دارد. این پایگاه ها شامل اردوگاه های نظامی، پایگاه های عملیاتی و قرارگاه های
جنگی می باشند. برخی از این پایگاه بزرگ اند. از جمله پایگاه هوایی بگرام که حیثیت
یک شهرک امریکایی نشین دارد، در خدمت 20000 سرباز امریکایی و صدها سرباز
نیروی ائتلاف است. همچنان گنجایش پایگاه قندهار برای 35000 سرباز می باشد.
مطابق به اظهار مقامات نظامی ایالات متحده امریکا ، آن کشور بین سالهای 2002 و
2008 مبلغ 4.5 میلیارد دالر برای پروژه های ساختمانی نظامی در افغانستان مصرف
کرده است که بیشتر این پروژه ها وقف پایگاه سازی شده است. در حال حاضر ایالات
متحده امریکا مبلغ 1.3 تا 1.4 میلیارد دالر را در جنوب افغانستان به پایگاه سازی
اختصاص داده است.

این همه مصارف در پایگاه سازی جز اینکه در جهت ایجاد پایگاه های دائمی در افغانستان
باشند، دلیل دیگری نمی تواند داشته باشد. بنابر این من اظهارات هر دو شخصیت
امریکایی را مترداف همدیگر می یابیم و شکی ندارم که ایالات متحده امریکا تصمیم به
ایجاد پایگاه دائمی در افغانستان دارد و اختلاف بیان مقامات حاکی از دوگانگی فکری در
این رابطه نیست.

**از اظهارات شما چنین بر می آید که امریکا در قبال افغانستان و در راستای احداث پایگاه
راهبرد دقیقی داشته است که از جمله محصول اهمیت روز افزون آسیای مرکزی در رابطه
به منابع انرژی این منطقه میباشد. به گمانم این موضوع ایجاب توضیحات بیشتر را
مینماید.**

همانطور که شما اشاره نمودید، دکترینها یا آیین های نظامی نیز تاکید می کنند که اهمیت
سترانژیک پایگاه های نظامی خارجی در یک کشور خیلی فراتر از جنگی می باشد که
این پایگاه ها در ارتباط به آن ایجاد می شوند. این پایگاه ها برای ماموریت های بالقوه
دیگری برنامه ریزی می کنند که تقریباً بلافاصله آغاز می شوند. از اینرو ایجاد پایگاه
های نظامی در افغانستان، پاکستان و سه جمهوری آسیای میانه از جانب روسیه و چین
منحیث خطری به امنیت شان تلقی می شود.

علاوه بر این بسیاری تحلیل گران بدین نظر اند که حضور نیروهای امریکایی در مناطق
جدید از طریق ایجاد پایگاه های نظامی لزوماً نباید مستقیماً به این یا آن جنگ مرتبط
دانسته شود. این پایگاه ها همواره برای تامین اهداف اقتصادی و سیاسی ایالات متحده

امریکا نیز ایجاد می شوند. شرکتهای امریکایی و به نمایندگی از آنها حکومت امریکا در تلاش اند تا یک معبر امن برای عبور پایپ لاین نفت و گاز طبیعی بحیره کسپین و آسیای میانه از طریق افغانستان و پاکستان به خلیج فارس ایجاد کنند. این تحلیلگران معتقد اند که جنگ افغانستان و ایجاد پایگاه ها در آسیای میانه برای تحقق یافتن چنین پروژه های ستراتیژیکی اهمیت حیاتی دارند.

فراموش نباید کرد که در این مناطق 6 درصد ذخایر نفت جهان و 40 درصد ذخایر گاز طبیعی جهان قرار دارند.

از موقف کشور های منطقه، از چین و هندوستان تا روسیه و به شمول ایران و پاکستان چنین بر می آید که این قدرت های منطقه یی با حضور نیرو های امریکایی و ناتو در افغانستان مشکلات قابل لمس نداشته باشند مخالفت آنها تنها در مورد ایجاد پایگاه نظامی دراز مدت دیده میشود.

آیا میتوان درین مورد واقعا بین مسایل "حضور موقتی" و "پایگا دایمی" تفاوت های قابل شد؟

قضاوت شما عین واقعیت است که کشورهای هندوستان، چین، روسیه، ایران و پاکستان هر کدام به نوبهء و در اشکال مختلف علی الرغم نگرانیهای معین از حضور موقتی نیروهای امریکایی و ائتلاف بین المللی در افغانستان سود برده اند. هند دست کم توانست در ده سال اخیر با ماموریت یافتن نیروهای نظامی پاکستان در مرزهای افغانستان، دیگر حضور این دشمن دیرینه را در مرزهایش کمتر احساس کند و در برابر مخالفان مسلح اش در کشمیر دست بازتر عمل کند. یکی از عوامل رشد اقتصادی بیسابقه چین در دههء اخیر مصروفیت امریکا در دو جنگ همزمان در عراق و افغانستان بوده است. همچنان در دهه ای که گذشت گوش چین از ناحیه تایوان بسیار آرام بوده است. چین همچنان با دغدغهء کمتری توانسته است آشوبهای تنبیهی را فرو نشاند و دستجات شورشی مسلح در سین کیانگ را زیر نام تروریست سرکوب نماید. روسیه توانست بزرگترین شورش در درون مرزهایش یعنی جدایی طلبان چیچینی را تا سرحد قلع و قمع سرکوب کند و حاکمیت آن کشور را دوباره بر آن قلمرو مستقر سازد. گرجستان که می توانست درد سری در مسیر انتقال پایپ لاینهای نفت و گاز باشد، با شدت گوشمالی شد و شرکت نفت و گاز روسی گاز پروم توانست در آن پروژه پایپ لاینهای انتقال گاز سهمیم گردد که قرار بود در رقابت با خطوط پایپ لاین روسی از طریق ترکیه به غرب برسند. در کلیت امر اقتصاد بی رمق روسیه کم و بیش بر مبنای تجارت نفت و گاز سرپایش ایستاده شد. پاکستان به مدد پناه دادن به شورشیان طالب افغانستان بزرگترین باجگیرها از غرب را تجربه کرد و با سرازیر شدن ملیارد ها دالر از ایالات متحده امریکا، کشورهای غربی و بانک جهانی و صندوق

بین المللی پول توانست از بحران مالی تباه کنی نجات یابد. این باجگیرها سوای آن بازار پر رونقی است که از ناحیه ترانسپورت مواد لوژستیکی ناتو، مصالح ساختمانی برای بازسازی و فعالیتهای ساختمانی نظامی و صدور کالا به افغانستان نصیب این کشور می شود. مسلماً پاکستان در این قمار تازه دارد پس لگد شورشگری خانه زاد اش را از ناحیه طالبان پاکستانی در بیرحمانه ترین اشکال آن احساس می کند. ایران با دست بلندی که در تامین ثبات عراق دارد، تا کنون از حضور موقتی نیروهای امریکایی و ائتلاف بین المللی در افغانستان زیانی ندیده است، چه بسا صدور کالاهای آن کشور به افغانستان بیشتر از هر دوران دیگر بوده است. ایران توانسته است در طی این مدت نفوذش را در غرب و شرق بیفزاید.

اما کشورهای نامبرده هر گز این حضور موقتی را با پایگاه دایمی ایالات متحده امریکا یکی نمی گیرند. جنگ همزمان ایالات متحده امریکا در افغانستان و عراق مصادف است به آغاز تضعیف مشهود و روز افزون ایالات متحده امریکا. این نکته ای است که واشنگتن نیز بر آن اذعان دارد. گرایش تدریجی اوباما به یک نوع جهان چند قطبی که هنوز هم گوش شنوایی به توصیه های امریکا داشته باشد بیانگر درک این وضع است. با اینهم دست کم تا ده پانزده سال دیگر ایالات متحده امریکا شاید بتواند کم و بیش مانند یک ابر قدرت عمل کند. ده پانزده سال در مقیاس تاریخی زمان کوتاهی است. همین اکنون از سرنگونی طالبان تا امروز قریب ده سال می گذرد و این ده سال چه با سرعت سپری شده است. دیگر چه بخواهیم و چه نخواهیم انتقال مرکز ثروت و قدرت به آسیا با سرعت مهار ناپذیری صورت می گیرد. کشورهای نوحاسته صنعتی آسیایی مانند هندوستان و چین همه آهنگ ابر قدرت اقتصادی شدن دارند. نیاز قدرتهای بزرگ به تامین انرژی، صدور کالا ها و سرمایه گذاری تولی و اتکا به پایگاه های نظامی سایر قدرتها را بر نمی تابد. قاعدتاً این کشورها نمی توانند پایگاه های دایمی و حضور درازمدت نیروهای نظامی ایالات متحده امریکا را در کشوری با اهمیت سوق الجیشی افغانستان تحمل کنند. این واقعیت از دید ستراتژیستهای امریکایی نیز پنهان نیست. چنانکه ژببگنیو برژنسکی جیوستراتژیست نامدار امریکایی و مشاور امنیت ملی جیمی کارتر یکی از روسای جمهور اسبق ایالات متحده امریکا در سال 2009 بدین نکته چنین اشارت می کند: «اکنون ما (روسیه و ایالات متحده امریکا) در این توزیع قدرت در اوراسیا شریک بسیار مهمی داریم. این شریک عبارت است از چین. بنابراین قوانین بازی برای آینده رقابت و هم چشمی تغییر خورده است. اکنون دیگر بیشتر مسئله مانور، انطباق سیاسی، تعادل و توازن وجود دارد تا اطمینان حاصل گردد که دیگر کسی بر این قاره سلطه نمی راند، به ویژه (قدرتی شبیه به اتحادشوری که اهدافی را با ماموریت جهانی دنبال می کرد)». هندوستان به مثابه یک کشور نوحاسته صنعتی که در جریان یکی دو دهه دیگر بتواند یکی از رقبای جهانی ایالات متحده امریکا باشد، مجبور است در بسا مسائل جهانی جهت

اکمال قدرت تسلیحاتی و اتمی اش با ایالات متحده امریکا دمسازی نشان بدهد، لاکن با اینهمه هند از قرار گرفتن در زیر بال امریکا پرهیز می کند و این را منافی رشد روز افزون آینده اش می داند که به استقلال و دست باز بیشتر نیاز دارد. هند که تا اکنون از حضور موقت نیروهای امریکایی و ائتلاف بین المللی در افغانستان سود برده است، فکر نمی شود بتواند نیاز به تامین انرژی اش از آسیای میانه را به لطف ایالات متحده امریکا واگذار شود و از حضور نظامی همیشگی امریکا در افغانستان خشنود باشد. همین اکنون پایپ لایینی که قرار است از ترکمنستان از طریق افغانستان و پاکستان به هندوستان از راه بندر گوادر برسد، در دهلی جدید مورد شک و تردید قرار دارد. هند نمی داند که پس از احداث این پایپ لاین و رسیدن آن تا بندر گوادر این نفت به سمت دهلی فرستاده خواهد شد و یا به غرب برده می شود. از همینرو این کشور می کوشد حضور نظامی مستقلش را برای دفاع از منافعش به نمایش گذارد.

هندوستان از سال 2007 بدینسو در پایگاه عینی واقع در تاجیکستان امکانات یک پایگاه هوایی را برایش فراهم ساخته است. این نخستین قرارگاه نظامی واقعی هند در خارج از آن کشور می باشد. پایگاه عینی که در 20 کیلو متری غرب دوشنبه پایتخت تاجیکستان قرار دارد، دسترسی صنایع تشنه به انرژی هندوستان را به منابع نفت و گاز آسیای میانه تسهیل می کند. همچنان این کشور می خواهد فعالیت‌های ضد هندی را بدین وسیله در کنترل داشته باشد.

چین که با آهنگ رشد اقتصادی بیسابقه بزرگترین نقدینه پولی جهان را در اختیار دارد، به شدت تشنه انرژی بیشتر است. در حالیکه خود چین پنجمین قدرت تولید کننده نفت در جهان است، در عین زمان منابع تامین انرژی اش را متنوع ساخته است و از اقصا نقاط جهان انرژی کار آمد اقتصاد آن کشور را تهیه می کند. با وجود این در بازی بزرگ بر سر منابع انرژی آسیای میانه چین به جای اعزام سربازان و ایجاد پایگاه ها، سرمایه های هنگفت و با شرایط سهل تر می فرستد.

چین بر این نظر است که دستور کار پنهانی غرب در نهایت جلوگیری از رشد اقتصادی آن کشور است.

هم نزدیکی فاصله و هم خطرات احتمالی و با لقوه ای که از ناحیه مسدود شدن امکانات انتقال نفت از تنگه هرمز و تنگه ملکند به چین وجود دارد، پیکنگ ترجیح می دهد پایپ لاینهایی را جهت تامین انرژی از حوزه کسپین گرفته تا سرتاسر منطقه انرژی دار آسیای میانه به قلمروش وصل کند.

چین از مدتها پیش می کوشیده است تا برای نجات از خطرات احتمالی در راه تامین انرژی حمایت روسیه را داشته باشد. روسیه بزرگترین کشور دارای انرژی و چین بزرگترین مصرف کننده انرژی در جهان می باشد. چین انتظار دارد این مشارکت در سطح سازمان

همکاریهای شانگهای و همچنان در سطح شورای امنیت ملل متحد برقرار شود. سفر ماه سپتمبر 2010 دیمتری میدویدف رئیس جمهور روسیه به پیکنگ بیانگر یک توافق اساسی در این زمینه می باشد.

در حالیکه غرب می خواهد با تشبثات خطیر در راه دست یابی به منابع انرژی آسیای میانه، امکانات تهیه انرژی اش را متنوع و متکثر سازد، روسیه نیز عملاً بدان اقدام کرده است تا خریداران منابع انرژی اش را تنها منحصر به اروپای غرب نسازد. روسیه حاضر است تا بخش بزرگ نیازهای انرژی چین را تامین کند. ایگور سیچن معاون نخست وزیر روسیه این مطالب را هنگام دیدار سال گذشته اش در پیکنگ اظهار داشته و گفت: «روسیه حاضر است نیازهای انرژی چین را به طور کامل تامین کند». دیمتری میدویدف رئیس جمهور روسیه در ماه سپتمبر 2010 طی یک کنفرانس مطبوعاتی در پیکنگ حرفهای معاون نخست وزیر کشورش را تایید نمود و چنین مورد تاکید قرار داد: روسیه دیگر در پی یافتن بازارها برای فروش انرژی اش نیست، «عملاً حدی برای مصرف گاز طبیعی در چین وجود ندارد. فدراسیون روسیه گاز کافی برای انکشاف اقتصاد چین دارد». همچنان با قراردادهای مشارکت ستراتیژی که بین روسیه و چین به وجود آمده است، روسیه می تواند با ناتو و کشورهای غربی نیز از یک موضع قدرت مذاکره کند. علاوه بر اینها سازمان همکاریهای شانگهای که درواکنش به فعالیتهای تروریستی در منطقه تاسیس یافت و متشکل از چین، روسیه، قزاقستان، قرغزستان، تاجیکستان و ازبیکستان می باشد، با آنکه یک پیمان نظامی نیست، لکن با توجه به حساسیت اوضاع مانورهای نظامی اش از اهمیت زیادی برخوردار اند.

همزمان با افزایش حضور نظامی ایالات متحده امریکا در افغانستان و ظهور آشوبها در قرغزستان، روسیه در تلاش شد تا در واکنش به تشبثات سازمان امنیت و همکاری اروپا که از نگاه ماسکو نوعی نماینده سیاسی گسترش ناتو به شرق تلقی می شود، سازمان پیمان امنیت دستجمعی را از حالت غیرفعال بیرون آورده و به حیث بدیلی در برابر گسترش شرقی ناتو به ویژه در کشورهای آسیای میانه از آن استفاده کند. سازمان پیمان امنیت دستجمعی شامل کشورهای ارمنستان، روسیه سفید، قزاقستان، قرغزستان، روسیه، تاجیکستان و ازبکستان می باشد.

سیاست امنیتی ای که پاکستان بر مبنای ایجاد یک عمق ستراتیژیک در افغانستان تعریف کرده است ناشی از ترس است. این سیاست با آنکه در حال حاضر از توان اوپراتیفی خیره کننده ای برخوردار است، در یک بعد ستراتیژیک به هیچصورت توش و توان ادامه کار را ندارد. همه نظرخواهیها و همه پرسشها نشان می دهند که حضور امریکا در افغانستان به مثابه خطر امنیتی برای آن کشور درک می شود. تشدید حملات تروریستی و گسترش بی قانونی و خشونت در پاکستان غالباً معلول حضور امریکا در افغانستان شناخته می شود. پاکستانی ها که سابقه قریب شصت ساله از پیمان بستنهای نظامی با غرب و ایالات متحده

امریکا دارند، نتایج اینهمه مشارکتهای خطیر را برای کشورشان تباه کننده می دانند. بسیاری از ستراتژیستها و دیپلماتهای سرشناس پاکستانی حاصل همه جان کندنهای آن کشور و شمشیر زدن در رکاب امریکا را در این جمله مشمنز کننده بیان می کنند که : «پاکستان حیثیت یک کاندوم را برای امریکا داشته است که صرف به هنگام ضرورت از آن استفاده می کند و بعد دورش می اندازند».

ضعف پاکستان که به مرور زمان در شکل بلند پروازیهای افیونی در جهت احیای امپراتوری مغولی هند بروز کرده است، درحقیقت از ترس آن کشور از هند سرچشمه می گیرد. این امر سبب شده است که دستگاه استخبارات نظامی پاکستان « دولت در دولت » شده و زمام سیاست خارجی آن کشور را نیز در دست گیرد. پاکستان درگیر این خیال مرضی است که همکاریهای ستراتژیک هند و ایالات متحده امریکا آن کشور را پامال هندوستان می گرداند. احمد رشید نویسنده پاکستانی به طور فشرده معتقد است که با حل و یا تخفیف سوء تفاهات با هند، با به وجود آمدن حکومتی در افغانستان که این اطمینان را برای پاکستان فراهم سازد که خطری از مرزهای غربی متوجه اش نیست، با تقویت همه جانبه حکومت غیرنظامی در برابر آی اس آی و تقویت استخبارات حکومت غیرنظامی و با حمایت بین المللی در از میان برداشتن خطر طالبان و القاعده هم ثبات افغانستان تامین می گردد و هم ثبات پاکستان.

با این برداشت، هرگاه مثلث قدرت پاکستان در معادلات منطقه ای را که شامل واشنگتن، پیکنگ و ریاض می گردد براین تصویر علاوه کنیم، ایالات متحده امریکا برای پاکستان دیگر عامل ثبات تلقی نمی شود؛ ریاض فقط در بعد تقویت شورشهای وهابی مدد می رساند و اکنون خود در آستانه اعتراضات شدید داخلی قرار گرفته است، وچین به حضور دایمی امریکا در افغانستان خشنود نیست. اینهمه حکم می کنند که پاکستان به حضور دایمی ایالات متحده امریکا در افغانستان راضی نباشد.

ایران که با توجه به مشکل بسیجی ایالات متحده امریکا در منطقه با نوعی جنگ و گریز و سیاست دوگانه نسبت به حضور نیروهای امریکایی در عراق برخورد می کند و از این طریق در پی توسعه نفوذ خود در شرق و غرب آن کشور است، حضور دایمی ایالات متحده امریکا در افغانستان را خطر مستقیمی نسبت به خود تلقی می کند .

فکر نمی کنید با این تحلیلی که ارائه کردید آقای کرزی نیز خطرات را درک کرده اند و پیش شرطهایی برای پایگاه دایمی امریکا در افغانستان از قبیل تامین صلح در کشور و در نظر گرفتن نگرانیهای همسایگان افغانستان و توافق مردم افغانستان را مطرح ساخته اند؟

آنچه من تا اکنون در مورد اوضاع جیوپولتیکی و ستراتیژیک منطقه و آسیای جنوبی گفته ام ، مسائل پنهانی و رازهای سر بسته نیستند و بیش از همه در منابع تحقیقاتی غربی مطرح می شوند. من متیقن هستم که آقای کرزی در سفرهای متعددی که به کشورهای همجوار افغانستان داشته اند با این مواضع و نگرانیها باصراحت مواجه شده اند.

اما اینکه حرفهای آقای رئیس جمهور کرزی پیش شرطهای واقعی اند که قبل از هرگونه مذاکره و توافق روی یک میموراندوم یا یادداشت رسمی بین دو دولت ایالات متحده امریکا و افغانستان ابراز می شوند و یا نوعی برائت ذمهء تاریخی بی محتوا که به اصطلاح « ما گفتیم و دیگران از ما حمایت نکردند» باید با تأمل زیاد برخورد کرد. این بدان جهت است که رجال دولت افغانستان چنان به سهولت قول خود را می شکنند که دیگر اعتماد کردن به حرفهای ایشان مشکل شده است. مسئله از آنجهت کسب اهمیت می کند که در فاصلهء کوتاهی نه تنها وزیر دفاع افغانستان با صراحت کامل از ایجاد پایگاه های دائمی ایالات متحده امریکا در افغانستان دفاع می کند بلکه سخنگوی وزارت دفاع نیز در رکلام سازی مفیدیت پایگاه نظامی برای امنیت افغانستان دست کمتری از وزیرش ندارد. بنابراین کردار آقای کرزی نشان خواهد داد که آیا واقعاً به حساسیت موقعیت جیوپولتیکی افغانستان ملتفت اند و برای جلوگیری از درگیر شدن در جنگ دیگران اقدام خواهد کرد و یا نه.

چه فکر می کنید، در این پایگاه سازی که هدف آن منابع انرژی آسیای میانه هست، کی برکی پیروز خواهد شد و شانس برنده شدن ایالات متحده امریکا در کدام حد است؟

با وجود تنشهایی که از این ناحیه بین چین، روسیه و ایالات متحده امریکا وجود دارند، هنوز بسیار پیش از وقت خواهد بود تا با اطمینان گفته شود که کدام یک از این قدرتها برندهء بازی بزرگ جدید خواهند شد. آنچه تا کنون معلوم است اینکه آسیای میانه « پایپ لاینستان» شده است. روسیه با تمام تواناییهایش می کوشد موقف مسلط خود را در آنجا از دست ندهد. ایالات متحده امریکا می خواهد راه عبور پایپ لاینها از طریق روسیه را تغییر بدهد و از طریق باکو - تفلیس و سیحان از آذربایجان به ترکیه از طریق گرجستان پمپ کند. و چین فرصت کافی یافته است تا از این موقعیت استفاده کند.

طرفه آنکه چین نیز مانند امریکا ، روسیه و هندوستان پایگاه سازی در خارج آن کشور را برای به اصطلاح دفاع از منافع حیاتی اش در این اواخر مجاز می داند. بنابراین، خطر آن وجود دارد که قدرتهای نامبرده برای بهره برداری از «پایپ لاینستان» منطقهء ما را به «پایگاهستان» نیز تبدیل کنند.

ایالات متحده امریکا قبلاً در ازبیکستان، تاجیکستان و قرغزستان پایگاههای نظامی ای جهت تامین لوژستیک جنگ ضد ترور در افغانستان گرفته است که با واکنشهای مخالف رسمی چین، روسیه و گاهی هم با واکنشهای مخالف مردم و مقامات محلی مقابل بوده است.

اهمیت ستراتژیک اقتصادی پاکستان نگرانی دیگری است که ایالات متحده امریکا شاید در محاسباتش آن را بیشتر در نظر داشته باشد. پاکستان کشوری است که محاط به خشکه نیست و از نظر امریکاییان در غیاب ایشان شاید در اختیار قدرتهای رقیب منطقه ای مانند چین و روسیه قرار گیرد و آنها بتوانند به سهولت به آبهای گرم راه یابند. من همینقدر می توانم بگویم که افول تدریجی اقتصادی امریکا در سطح جهانی که ده پانزده سال بعد تر به سهولت نمایان خواهد شد و ظهور ابرقدرتهای آسیایی، دیگر سلطه یک قدرت واحد بر ثروتهای جهانی را ناممکن می گرداند. باید راههای دیگری جستجو شوند. یک ارزیابی فشرده از سرعت تکثر و تمديد پایپ لاینها در آسیای میانه در جهاتی غیر از آنچه ایالات متحده امریکا آرزو دارد نشان می دهد که تلاشهای پایگاه سازی در این منطقه چندان به بهره برداری اقتصادی مستقیم غرب از این مناطق ارتباط نخواهد داشت. گذشت زمان نگرانی و اشنگتن از کاهش نفوذ ایالات متحده امریکا در پاکستان را برجسته تر خواهد ساخت. ابراز نظر روی مضر بودن و مفید بودن ایجاد پایگاههای دایمی و یا به اصطلاح حضور دراز مدت نیروهای خارجی در افغانستان نیز باید از همین منظر استراتژیک مورد ارزیابی قرار گیرند، نه واقعیتهای کوتاه نظرانه و امور روزمره.

با در نظر داشت محتوای این گفتگو بالاخره "مسئله ی آرامش و صلح" از یکطرف و بحث «حاکمیت ملی» افغانستان از طرف دیگر در پیوند مستقیم با «حضور موقتی» و «پایگاه دایمی» قرار دارد.

به نظر شما، از نگاه منافع و خواستههای افغانستان چه موقف را می توان اتخاذ نمود و بکدام راهی میتوان توصل جست تا با این چالش تاریخی جواب قناعت بخشی داده شده، به ترتیبی که «حاکمیت ملی» افغانستان خدشه دار نشود؟

شما سوال بسیار دشواری را مطرح کردید که پاسخ یافتن بدان وابسته به عوامل متعددی است و این امر ایجاب توضیحات بیشتری را می نماید که آرزو مندم بتوانیم با شکیبایی لازم به هدف نزدیکتر شویم.

نیروهای ایتلاف بین المللی و حکومت حامد کرزی تا اکنون تعریف واحدی از یک دشمن مشترک ندارند. این نکته می تواند مساله امنیت را حتا در همان بعد حداقل آن که نبود جنگ باشد دستخوش پیچیدگیهای لاینحلی سازد. اصرار حامد کرزی بر مذاکرات صلح با طالبان با تاکید جنرال پترئوس فرمانده کل نیروهای امریکایی و ناتو برای سرکوب نظامی طالبان در عمل در تضاد و تقابل قرار می گیرند. تلاشهای دوجانبه برای پیشبرد این دو استراتژی جریان دارند.

حضور نظامی گسترده ایالات متحده امریکا در افغانستان تا اکنون کدام دستاورد چشمگیر به سود برقراری یک صلح فراگیر در افغانستان نداشته است. حضور پرشمار نیروهای نظامی رزمی امریکایی در ده سال گذشته نه تنها دامنه جنگ را نچید بلکه بر طول و عرض آن بیشتر از پیشتر افزود.

قدر مسلم آنست که مساله پایگاه نظامی دایمی امریکا در افغانستان پس از خروج قسمی نیروها و به ویژه نیروهای رزمی امریکایی در نظر می باشد. نیروهای به اصطلاح غیررزمی ای که در پایگاه های نظامی باقی خواهند ماند، بنابر برخی از محاسبات یک سوم نیروهای موجود امریکا در افغانستان خواهند بود. استدلال مقامات وزارت دفاع افغانستان که این پایگاه ها حامل امنیت و مانع مداخله بیگانگان در افغانستان می شوند، بنابر همین تجربه دهساله خود افغانستان غلط ثابت می شود. یعنی وقتی که ایالات متحده امریکا با ظرفیت اعظمی رزمی اش نتوانست امنیت و عدم مداخله بیگانگان در افغانستان را تامین کند، چگونه با بیرون کشیدن دو سوم سربازان و آنهم نیروهای رزمی اش به این مامول نایل خواهد آمد؟

در چنین اوضاعی پاسخ گفتن به این سوال که از نگاه منافع ملی، خواستها و برقراری حاکمیت ملی افغانستان در این لحظه چه پیشنهادهایی می توان داشت کار آسانی نیست. چه نخست خواستهای بسیار برحقی در جامعه وجود دارند که دیگر نباید رژیم دهشت انگیز طالبان هرگز تجدید شود. با آنکه این خواستها بیشتر از جانب گروههایی ابراز می شوند که در وطنپرستی شان نمی توان شک و تردید داشت، اما چون برنیات حکومت افغانستان اعتماد ندارند، نیروهای نظامی خارجی را ملجای داد خواهی شان قرار می دهند. دوم اینکه، جنگ افغانستان در همین بعد حملات انتحاری و سبوتازی شورشیان و حملات هوایی وزمینی و حملات شبانه نیروهای ناتو خلاصه نمی شود، اهداف اصلی «جنگ ضدترور»، ابعاد استخباراتی، روانی و تبلیغاتی آن که به مراتب موثرتر اند از نظرها پنهان می مانند. درک این موضوعات کار آسانی نیست، بناءً مردم می توانند به سهولت دچار احساسات و هیجانات شده و در نتیجه اغفال و گمراه گردند.

سوم اینکه، درکشورهای آسیایی رشد و انکشاف اقتصادی با آهنگ بی سابقه ای به حرکت درآمده است، غولهای اقتصادی آینده داری سر بلند کرده اند و در یک آینده قابل پیش بینی قاره آسیا به کانون ثروت و قدرت جهان مبدل خواهد شد. آسیای میانه با منابع انرژی اش در این مبارزه دورانساز از اهمیت حیاتی برخوردار است. یک رشد اقتصادی مطلوب در قاره و منطقه مستلزم دسترسی سهل و موصون همه کشورها به راههای خشکه و بحری می باشد. برای این منظور افغانستان از موقعیت تاریخی بی نظیر و ممتازی برخوردار شده است. بدون تامین یک صلح و امنیت مطلوب در افغانستان مانع بزرگی بر سر راه این رشد و انکشاف اقتصادی در قاره آسیا وجود خواهد داشت.

همه کشورهای قاره و منطقه با مداخلات نظامی و استخباراتی در پس پرده شعارهای تند مذهبی، سرمایه‌گذاریهای هنگفت اقتصادی و غیراقتصادی و یا دیپلماسیهای محیرالعقلی که با قرار دادهای باورنکردنی نظامی توأم اند، فقط یک هدف را دنبال می‌کنند و آن عبارت است از سهمی شدن و سود بردن هرچه بیشتر از این رستاخیز اقتصادی ای که در قاره آسیا به راه افتاده است.

بدبختانه افغانستان دردهای جانگداز این دوران گذار آسیای عقب مانده به آسیای پیشتاز را با یک بی‌دستی و پایی سیاسی رقت‌انگیز تجربه می‌کند. همه می‌دانند که یک رژیم ارتجاعی طالبی و یا کدام رژیم مشابه آن در چشم انداز آینده منطقه و قاره محلی از اعراب ندارد، زیرا قادر نیست به نیازهای روز افزون و چندین جانبه این رستاخیز اقتصادی پاسخ گوید.

ایدیولوژی طالبی که با الهام از جامعه‌شناسی ابن‌خلدون بر مبنای عصبیت مذهبی و همبستگی قومی تدوین شده بود، مانند هر ایدیولوژی ای که برای پیشبرد جنگ و منازعه تولید می‌شود، عمر معینی برای مصرفش دارد. اکنون نه تنها شورای کویته دیگر کدام وزنه قومی با اعتباری ندارد، بلکه نخبگان اقوامی که طالبان بیشترین فعالیت‌های شان را در مناطق ایشان انجام می‌دهند، آگاهانه صفوف شان را از این خوره‌های رشد فرهنگی و انکشاف اقتصادی و اجتماعی جدا می‌کنند.

گذشته از آن طالب پروری در پاکستان خود به چنان درد سری برای زمامداران اسلام‌آباد مبدل شده است که اکنون کابوس دست‌حمایت بیگانگان در تقویت طالبان پاکستانی خواب‌نوشین احیاگران امپراتوری مغولی هندوستان را حرام ساخته است. این بدان معنا است که یک جنبش مسلحانه که هست و بودش را در پیشبرد عملیات سبوتازی می‌بیند، مرتکب چنان جنایاتی می‌گردد که بالاخره حاضر می‌شود برای بقای خودش این خدمات سبوتازی را به هر کس دیگری از جمله دشمنان دیروزش نیز در معرض فروش قرار دهد. کشورهای خلیج و عربستان سعودی هر دم با جنبشهای مخالف تهدید می‌شوند و این به هیچ صورت نمی‌تواند تداوم حمایت‌های شان را از جنبشی مشابه به تحریک طالبان افغانستان تضمین کند.

در تاریخ ملل گاهی میزان ارعاب و خشونت حاکمان در حدی می‌رسد که انسان در یک حالت توهم به ابدی بودن اوضاع معتقد می‌شود. حاکمیت ترور حزب دموکراتیک خلق، حاکمیت انارشی‌مرگبار و ویرانگر تنظیمهای جهادی و رژیم دهشت‌انگیز طالبان نمونه‌های چنین روزگاران سیاهی در افغانستان می‌باشند. اکنون مهم آنست که با هزار و یک دلیل موثق عملاً معتقد گردید روزگار پر ادبار کنونی بر افغانستان نیز پایان‌یافتنی است. با وجود آن به جای یک استنباط صرفاً منطقی باید راههای چاره‌عملی را نیز مشخصاً ارایه کرد و در حد توان در صدد عملی کردن آنها برآمد.

امروز وضع ایالات متحده امریکا نیز مانند شش سال پیش در عصر جورج دبلیو بوش نیست که هنوز هم امیدوار بود سلطهء یکدست ایالات متحده امریکا را بر جهان بگستراند و منابع انرژی منطقه را در مهار خود داشته باشد. بحران مالی و اقتصادی جهان غرب در کل وبه ویژه پیامدهای بر طرف نشدهء این بحران در ایالات متحده امریکا بیانگر آن اند که افول تدریجی قدرت ایالات متحده امریکا به مثابه یگانه ابر قدرت بعد از پایان جنگ سرد، شروع شده است. چنانکه قبلاً به گفته های برژنسکی اشارت کردم، بزرگترین ستراتیژیستهای امریکایی نیز می روند تا به واقعیت چند قطبی شدن جهان اعتراف کنند. شواهد حاکی از آنست که دولتمردان امریکایی به ویژه با روی کار آمدن بارک اوباما عملاً در صدد تدوین مشیهای برای این عصر جدید می باشند.

«پایپ لاینستان» شدن آسیای میانه عجالتاً کدام لقمهء اقتصادی قناعت بخشی برای ایالات متحده امریکا نگذاشته است. من بیشتر فکرمی کنم نگرانی ایالات متحده امریکا از ناحیه آیندهء پاکستان است که مبدا به حوزه نفوذ قدرتهای رقیبش تبدیل شود، در سیاستهای جاری آن کشور در قبال منطقه باید این نکته بیشتر مورد توجه قرار گیرد. پایگاه سازی در افغانستان نیز باید از همین منظر بیشتر سبک و سنگین شود.

اکنون در مورد اینکه چگونه می توان «حاکمیت ملی» افغانستان را برپا نگهداشت، لازم است تا به یک سلسله مسائل پایه یی که برای بقای هر کشوری اهمیت حیاتی دارند توجه کرد: افغانها شاید حق داشته باشند هرگونه تعمیم تاریخی ای برای کشورشان قایل شوند، حقیقت آنست که افغانستان کنونی به مثابهء یک واقعیت سیاسی در قرن نهم بر اثر توافقات روس و انگلیس دایر بر ایجاد یک منطقه حایل (بفرستیت) بین دو امپراتوری رقیب توانست مقدمه ای برای تشکیل یک دولت مستقل در اوایل قرن بیستم گردد. حاکمیت ملی که یک اصل حقوقی تکوینی است، بدون ارتباط با واقعتهای فزیکایی می مانند قلمرو معین با مرزهای مشخص و جمعیتی که در این قلمرو زندگی می کنند، هرگز قابل تعریف نمی باشد. حاکمیت ملی در مفهوم عامتر می تواند معادل استقلال یک کشور پذیرفته شود و این حاکمیت در داخل حق دارد به سازماندهی سیاستها بدون مداخله اجانب در بین شهروندان آن قلمرو بپردازد. ذات حاکمیت ملی در عرصه داخلی نیز از قرن هفدهم که این مفهوم ورد زبانها شد تا امروز دچار تحولات کیفی شده است. حاکمیت ملی در درون یک کشور مساوی با حاکمیت مردم است. هدف نهایی و واقعی از تبارز حاکمیت ملی و یا استقلال عبارت است از بین بردن همه موانعی که بر سر راه انکشاف اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و معنوی اکثریت مردم یک کشور قرار دارد. از تاسیس حاکمیت ملی تا ایجاد وقوام یافتن آن یک پروسه بسیار طولانی و دردناک است و این ایجاب بسیج همه نیروی ملی را می کند. صرفاً با بیرون کشیدن بیگانگان نمی توان به استقلال واقعی دست یافت. ما دست کم از نود سال بدینسو رسماً استقلال داشته ایم و عملاً با هزار و یک رشته به دیگران وابسته بوده ایم. پس استقلال صرفاً گرفته و داده نمی شود، بلکه ایجاد می گردد.

از لحاظ رسمی حاکمیت در افغانستان کنونی در سه مرجع نمادین و قانونی تفکیک شده است. رئیس جمهور، شورای ملی و لویه جرگه. در شرایط موجود و با معضلات داخلی ای که پس از کنفرانس پترزبرگ تا اکنون لاینحل مانده اند و حتا بر ثقلت آنها روز تا روز افزوده می شود، هر سه منبع حاکمیت در افغانستان شدیداً آسیب پذیر می باشند. رسواییهای ناشی از تقلبات در دو انتخابات اخیر ریاست جمهوری و ولسی جرگه، مشروعیت هر دو نهاد نامبرده را مدیون به رسمیت شناختن خارجیان و یا به عبارت متداول در افغانستان «جامعه بین المللی» ساخته است. در این تردیدی نیست که تشکیل یک لویه جرگه نیز تابع همان بازیهای سیاسی ویرانگری می تواند باشد که تاکنون در انتخاباتها دیده شده اند. کارتل قدرت در افغانستان که برخی بدان «شرکت سهامی قدرت» می گویند و نبض جریانهای سیاسی حاکم را در دست دارد و متشکل از تنظیمهای جهادی و نخبگان مورد حمایت غرب می باشد، در عمل شباهت به ساختارهای قدرت در لبنان دارد. سران این کارتل تقریباً در هیچ مورد ستراتژیک توافق ندارند و حتا در موارد تاکتیکی نیز بدون به راه انداختن جارو جنجالهای خانمان بر انداز به سهولت توافق نمی کنند. سران این کارتل توافقات شان را بدون اطلاع اعضای گروه شان و به صورت مخفی و توطئه آمیز منعقد می سازند. سوای مرجعیت جهادی، شاخصهای اصلی سیاسی اعضای عمده این کارتل رابطه دولت نسبت به اقوام ساکن در کشور است. آنها به جای آنکه معضلات انباشته شده تاریخی در بخش رابطه دولت و اقوام را از زاویه فرا قومی و بایک دید ملی و دموکراتیک و بر مبنای حقوق شهروندی اصولاً حل و فصل کنند و در عمل برای پیاده کردن آن مبادرت ورزند، با انگیزه های سود جویانه و شعارهای قومگرایانه بر این زخم مهلک نمک می پاشند، غرایز بدوی را تحریک می کنند و مردم بینوا را به جان هم می اندازند و سرانجام در بدل امتیازاتی باهم آشتی می کنند.

جنگ، ناامنی، کشتار مردم ملکی بیگناه و حضور خارجیان در کل حیات همین کارتل قدرت را نیز تهدید می کند و نخبگان حاکم برگزیده آنها را مجبور می گرداند تا طرحهای نیم بند صلحی را مطرح سازند.

«جرگه صلح» یکی از همین ابتکارات است که در کنار سایر ضعفها از حمایت ایالات متحده امریکا چنانکه شاید و باید برخوردار نیست. زیرا احتمال دارد موفقیت این پروسه با خواستهای و آشننگتن همخوان نباشد. با وجود مساعد بودن اوضاع برای امتیاز گرفتن افغانستان از پاکستان، با وجود ضعفهای ستراتژیک طالبان که قبلاً بر شمردیم، فقدان هرگونه تلاش واقعی برای تحکیم یک حاکمیت مشروع و کارآ در افغانستان، امکان یک پیشرفت موثر در طرح صلح حکومت افغانستان را کاهش می دهد.

علاوه بر این، در جنب تلاشهای صلح حکومت آقای کرزی، گرایشهای سبک سرانه قومی و خوش خیالیهایی نسبت به یک آینده موهوم که گویا کابل بتواند در میان اقوام آنسوی

مرزهای شرقی موجود کشور به نوعی اعمال نفوذ بکند، نگرانیهایی را در داخل و در خارج دامن می زند.

موازی با این طرح، در حالیکه ایالات متحده امریکا همواره از پروسه صلح زیر رهبری افغانها سخن به میان می آورد، اخیراً مجله «نیویارکر» گزارشی داشت که مقامات ایالات متحده امریکا تماسهای مستقیمی با سران طالبان دارند. به روز سوم مارچ حامد کرزی رئیس جمهور افغانستان نیز در مصاحبه ای با شبکه چهارم خبری بریتانیا گفت: «شرکای بین المللی ما نیز با طالبان تماسهایی دارند».

در حالیکه امکانات حکومت کرزی برای جذب طالبان محدود و امکانات ایالات متحده امریکا به تناسب آن خیلی زیاد است، این تصور چندان به دور از واقعیت نخواهد بود هرگاه فکر شود که طالبان در جهت معاملات دیگری برای ایالات متحده امریکا مطرح باشند. این بار با توجه به مناسبات بسیار حسنه ای که بین هندوستان و ایالات متحده امریکا وجود دارد، احتمال دارد طالبان نه به مثابه تضمین کننده «عمق ستراتژیک» پاکستان در جناح غربی آن کشور، بلکه شاید به مثابه کاهش دهنده هزینه های جنگی ایالات متحده امریکا در افغانستان عمل کنند. این احتمال زاده فکر ما نیست بلکه توسط «روبرت دی بلک ویل» همکار ارشد هنری کسینجر ستراتژیت نامدار و وزیر خارجه امریکا در زمان کارتر در شورای روابط خارجی و کسی ابراز می شود که در حکومت جورج دبلیو بوش معاون شورای امنیت ملی ایالات متحده امریکا و مشاور برنامه گذاریهای ستراتژیک در آن حکومت بوده است. بلک ویل در شماره اخیر مجله مشهور «فارین افیرز» زیر عنوان «پلان بی در افغانستان، چرا تجزیه بالفعل افغانستان انتخابی با کمترین بدی است» می نویسد: «واشنگتن باید قبول کند که طالبان به طور اجتناب ناپذیری بخشهای زیاد پشتون نشین در جنوب و شرق را کنترل خواهند کرد و ادامه پرداختن بهای جلوگیری از این کار برای ایالات متحده امریکا بسیار گران است... به طالبان پیشنهاد مودوس ویوندی خواهد شد (منظور از این واژه لاتینی ترتیبی است که بین مردم، مؤسسات و یا کشورهای بی وجود می آید که با هم عقاید و یا افکار بسیار مختلف دارند، اما با اینهم می توانند بدون کدام نزاعی باهم زندگی و یا کار کنند). هر دو جانب توافق می کنند که تازمانی که طالبان از تروریسم حمایت نکنند، هر دو جانب تلاش برای توسعه قلمروهای شان خواهند کرد... ایالات متحده امریکا، تاجیکها، ازبیکها، هزاره ها و پشتونهای حامی اش و همچنان متحدان ناتو، همسایگان مختلف افغانستان و احتمالاً شورای امنیت ملل متحد را به این تلاشها جلب خواهد کرد. متحدان آموزش دادن به ارتش ملی افغانستان را ادامه داده و تسریع خواهند کرد. آنها تلاشهای ملت سازی شان را در شمال و غرب افغانستان که آماده پذیرش کمک اند و به طور سیستماتیک مورد خشونت طالبان قرار نمی گیرند، متمرکز خواهند ساخت. بالاخره زمانی فرا خواهد رسید که یک ارتش ملی بسیار قوی تر افغانستان شاید قادر گردد که با کمک (ایالات متحده امریکا) دوباره جنوب و شرق را

بگیرد... چنین تغییری در ستراتژی ایالات متحده آمریکا به همه روشن خواهد ساخت که ایالات متحده آمریکا با حضور نظامی دراز مدتش در افغانستان، تصمیم دارد تا به مثابه یک قدرت و نفوذ در آسیای جنوبی و آسیای میانه برای سالهای زیادی در آینده باقی بماند».

با توجه به این طرح خطرناک که می‌تواند جنگ و کشتار در افغانستان را طولانی بسازد، با ستراتیجهای غلیظ قومی که هم‌اکنون در افغانستان خود را برای چنین آینده شومی بسیج و سازماندهی می‌کنند، می‌توان تصور کرد، دیگران با چه بیدردی ای یک آینده شوم را برای ما رقم می‌زنند.

نه تنها بنابر برداشت من به حیث یک فرد ملت افغانستان، بلکه حتا از نگاه یک خارجی آگاه و با وجدان نیز آنچه حضور نظامی دراز مدت و یا پایگاه دائمی ایالات متحده آمریکا در افغانستان خوانده می‌شود، جز اینکه شرق و غرب، شمال و جنوب و مرکز افغانستان را به «زمین سوخته» تبدیل کند، ثمره دیگری نخواهد داشت.

بنابر این همه گروههایی که با هر انگیزه‌ای می‌جنگند باید بدانند که علی‌الرغم شعارهای ضد آمریکایی‌شان، خود به حضور دائمی آمریکا در افغانستان مستقیماً کمک می‌کنند. کارتل نخبگان قدرت و دولت افغانستان هرگاه دست از بازیهای سخیف خانمان براندازشان برندارند و با مسوولیت لغزش ناپذیر در خط برافراشتن حاکمیت ملی و تلاش راستین برای استقرار یک دولت قانونمدار، امنیت و صلح راستین قرار نگیرند، در پهلوی گناه کبیره کشاندن پای خارجیان به افغانستان در سال 2001، لکه‌ء نازدودنی تباهی همیشگی افغانستان را نیز تا ابد در جبین خواهند داشت.

از آنجایی که ما برای رونق دادن به مباحثات بی‌معنی و به اصطلاح روشنفکرانه حرف نمی‌زنیم، بلکه در افق چنین آینده احتمالی سیلابهای خون هموطنان بی‌گناه و خاکستر شدن کلبه‌ها و مزارع فقیرانه ملیونها هموطن ما را می‌بینیم، باید این را هم بدانیم که شاید ماجرا به این زودیها پایان نیابد و درد توازن و تعادل قدرتهای جهانی در منطقه و افغانستان شاید زمان بیشتر را دربرگیرد؛ بنابر این مسوولیت تنها متوجه دوگروهی که در بالا بدانها اشارت کردیم نیست؛ این فریضهء فرد فرد مردم افغانستان و به ویژه اهل اندیشه و قلم و گروههای سیاسی میهن دوست است که در حد توان شان به رویدادهای کشور عمیقاً توجه کرده و از یک موضع خردگرایانه، سازنده و انسانی از همین حالا برای یک فردای صلح آمیز و شگوفان افغانستان دست به کار شوند. زیرا هنوز مشکل است که بگوییم در این بازی بزرگ کی برنده است و چه بسا ما هم فرصت بیابیم سهم شایسته ای در تعیین سرنوشت خود بازی کنیم. تا نفس باقی هست، امکان انجام دادن کار پرثمری نیز وجود دارد. بنابر این تنها با اتمام حجت و انتقاد از دیگران در دادگاه تاریخ و در پیشگاه نسلهای آینده خود را تبرئه نخواهیم توانست.

برای برافراشتن حاکمیت ملی و جلوگیری از ادامه جنگ از نظر من عجالتاً آنچه هم حکومت و هم مخالفان حکومت باید در نظر گیرند از این قرار اند:

- 1- تاکید بر جدیت در دولت سازی، تلطیف مشروعیت دموکراتیک و گسترش مشروعیت عملی دولت، ایجاد یک ارتش ملی و نیروهای امنیتی ملی موثر که به استقلال، دموکراسی و تمامیت ارضی افغانستان متعهد باشند و از درآمدت دولت قادر باشد هزینه آنها را فراهم بسازد؛ تجدید ساختار دستگاه اداری دولت در جهت موثر گردانیدن کار هر واحد، از طریق اصلاحات اداری و مبارزه جدی علیه فساد.
 - 2- برخورد سازنده به مسئله اقوام در افغانستان از طریق به رسمیت شناختن و در عمل پیاده کردن اصل توزیع مساویانه و عادلانه سه ارزش نادر یعنی قدرت، ثروت و حیثیت. این تنها در سایه اصل شهروندی میسر است که تساوی همه اقوام را در تصدی امور از صدر تا به ذیل مراجع قدرت سیاسی تصدیق می کند. در تطبیق پروژه های اقتصادی و اجتماعی عدالت سمتی را رعایت می کند. امکانات شگوفایی همه فرهنگها را فراهم می سازد. بی توجهی مزمن به این مسائل زمینه ساز همه توطئه های ویرانگر کنونی علیه مردم و هستی افغانستان شده است. اینها همه خواستهای مبرم و امروزی اند که پاسخها عملی بدون تعلل می خواهند.
 - 3- دولت افغانستان حاکمیت بودجه اش را در دست بگیرد، بر اساس فلسفه اقتصادی انکشاف پایدار که در جهت تامین احتیاجات اولیه برای همه باشندگان افغانستان است، برنامه ریزی کند. به زراعت و مخصوصاً تقویت آن تولیدات زراعتی که خوراک اصلی مردم افغانستان اند، تلاشهایش را متمرکز سازد. از به غارت رفتن منابع زیرزمینی و سرمایه های ملی افغانستان جلوگیری کند. همه کمکهای خارجی را شامل حساب و کتاب سازد و ممد برنامه انکشاف اقتصادی و ضمیمه اقتصاد ملی افغانستان گرداند.
 - 4- در سیاست خارجی باید به او هام پایان داده شود. همه کشورها باید به حیث واقعیتهای سیاسی به رسمیت شناخته شوند. به گفته دولت اوگلو وزیر خارجه ترکیه باید منازعات با همسایگان و سایر کشورها به صفر رسانده شوند. افغانستان باید در عمل و نظر منطقه صلح، دوستی و همکاری گردد. نه تنها باید آن ماجراجویی را که در حذف مقوله « بیطرفی عنعنوی» افغانستان در قانون اساسی موجود صورت گرفته است جبران کرد، بلکه باید جداً و عملاً از بیطرف شدن افغانستان که توسط یک پیمان بین المللی تضمین شود، حمایت کرد.
- کارشناسان کتابزده بارها طرح بیطرف شدن افغانستان را که توسط یک پیمان بین المللی تضمین شود، با قیاس بیطرفی سایر کشورهایی که بدین منوال در جنگ جهانی تضمین شده بودند، به دور از شرایط زمان و مکان می دانستند. واقعیات نشان می دهند که در پهلوی

سناریوهای مختلف جنگی و پایگاه سازی، اصل بیطرف ساختن افغانستان یکی از قوی ترین پیشنهادهایی است که می تواند ما را به پایان جنگ و تباهی در افغانستان امیدوار سازد. در اعلامیه مشترکی که پس از مذاکرات بارک اوباما رئیس جمهور ایالات متحده امریکا با دیمتری میدویدیف رئیس جمهور روسیه به تاریخ 24 ام ماه جون 2010 در واشنگتن انتشار یافت گفته می شود: «ایالات متحده امریکا و فدراسیون روسیه تعهد مانرا به صلح آمیز شدن، باثبات شدن، دموکراتیک شدن، بیطرف شدن، از لحاظ اقتصادی خودکفاشدن افغانستان که فارغ از تروریسم و مواد مخدر باشد، تاکید می کنیم و اعتراف می کنیم که حمایت های بین المللی مهم بیشتری لازم اند تا به این هدف رسید.»

در این اعلامیه نه تنها از دفاع از بیطرفی افغانستان سخن گفته می شود بلکه ایالات متحده امریکا و روسیه از «تعهد» شان در قبال بیطرفی افغانستان سخن به میان آورده اند. این رخداد مهم در مورد موقعیت آینده افغانستان هرگز در رسانه های افغانی و بین المللی بازتاب در خوری نیافت. در کنفرانس بین المللی افغانستان در کابل در سال 2010 این مسئله تقریباً مسکوت گذاشته شد. اما سرگی لاورف وزیر خارجه روسیه در همان کنفرانس باز هم آن را روی زبانها انداخت و اینطور یاد آوری کرد: «برگرداندن موقعیت بیطرفی افغانستان همچون یکی از عوامل کلیدی در ایجاد یک جو مناسبات حسن همجواری و همکاری در منطقه شمرده می شود. ما انتظار داریم که این فکر مورد حمایت مردم افغانستان قرار گیرد. روسای جمهور روسیه و ایالات متحده امریکا قبلاً از ان جانبداری کرده اند.»

در همین کنفرانس یانگجیچی وزیر خارجه چین با کلمات و جملات مترادف و معادل از این بیطرفی افغانستان دفاع کرده و گفت: «جامعه بین المللی باید توجه مدام به افغانستان مبذول داشته، تعهداتی را که در کنفرانس لندن و کنفرانسهای بین المللی قبلی در مورد افغانستان به عهده گرفته است، دنبال کند. ما باید حاکمیت افغانستان را احترام کنیم و با هم در جهت تحقق هر چه زودتر اداره افغانستان توسط افغانها کار کنیم. ما یک افغانستان صلح آمیز، باثبات و مستقل می خواهیم.»

اینها همان خطوط کلی ای از نظر من می باشند که می توانند به تجلی حاکمیت ملی افغانستان در جلوگیری از جنگ و انارشی جاری کمک کنند.

تشکر

از شما هم سپاسگزارم.